

رضایت کشورهای

عربی از حمله رژیم

صهیونیستی به حزب...!

نکته‌ای که باید به آن توجه خیلی جدی بشود، تمایل کشورهای عربی در حمایت از رژیم صهیونیستی در چنین جنگی و رضایت آنها در ریشه‌کنی حزب... یا طایفه شیعه از جنوب لبنان بود، رژیم صهیونیستی در عالی‌ترین سطح خود یعنی اولمرت رئیس این رژیم، این مساله را اعلام کرد و گفت برای اولین‌بار کشورهای عربی، اسرائیل را در جنگ علیه یک سازمان عربی حمایت‌کردند؛ البته منظور او از کشورهای عربی، همه آنها نبود بلکه منظور او بیشتر بر حوزه خلیج فارس و در رأس آنها رژیم آل‌سعود متمرکز بود؛ البته طبیعتا مصر را هم شامل می‌شد اما می‌توانستیم در آن مقطع استثنائاتی قائل شویم. عراق فاقد حاکمیت بود و حاکم آن روز عراق یک حاکم نظامی آمریکایی بود، بنابراین عراق حاکمیتش در دست آمریکایی‌ها بود. اکثر کشورهای عربی در جنگ علیه یک سازمان عربی، اسرائیل را در این جنگ حمایت کردند، این یک واقعیت مهم و جدی بود که اولمرت بیان کرد.

بنابراین ما باید سه منظور را در اهداف پنهان جنگ ۳۳روزه مدنظر قرار بدهیم؛ اول: فرصت حضور آمریکا و حاکمیت آمریکا در عراق و ایجاد رعب و وحشتی که آمریکا در منطقه در اثر حضور گسترده خود ایجاد کرده بود. دوم: آمادگی کشورهای عربی و اعلام پنهان همکاری کشورهای عربی با رژیم صهیونیستی برای ریشه‌کنی حزب... و تغییر دموگرافی در جنوب لبنان؛ و سوم: اهداف خود رژیم برای بهره‌گیری از این فرصت جهت خلاص شدن از حزب... برای همیشه.

حضور دائمی سردار

سلیمانی در جنگ

۳۳روزه

من تا پایان جنگ برگشتم و به‌طور کامل در این ۳۳ روز در لبنان ماندم. بعد از این‌که جنگ تمام شد، من به ایران برگشتم و باز در جلسه مشابه همان جلسه مشهد اما این بار در تهران، در محضر رهبر معظم انقلاب که همه سران قوا هم بودند و مسؤولان اصلی حضور داشتند، گزارشی از آنچه گذشت که بخشی از آن هم منتشر شده بود، منتقل کردم؛ ضمن این‌که من در لبنان هم که بودم، به‌صورت روزانه از خط امن گزارش‌هایی به تهران می‌فرستادم و مسؤولان به این شکل، کاملاً در جریان وضعیت میدانی بودند. در آن مقطع اصلاً اختلاف نظر و اختلاف دیدگاهی وجود نداشت. یعنی همه پیرامون حمایت از حزب... ا- اعم از حمایت معنوی و مادی یعنی تسلیحاتی، تجهیزاتی و رسانه‌ای و آنچه در چارچوب توان جمهوری اسلامی بود- متفق‌القول بودند. بنابراین در داخل نظام- حداقل در آن مقطع- کسی تردیدی نداشت، من آنجا هم که بودم، نظرات داخل ایران را می‌شنیدم و هیچ نگرانی از این ناحیه وجود نداشت و به معنای کامل کلمه، یک وحدت کاملی در حمایت از حزب... و تلاش برای پیروزی حزب... در جمهوری اسلامی وجود داشت. چون مرکز اساسی این پشتیبانی، رهبر معظم انقلاب بودند، لذا در جهت دادن به این موضوع و تشخیص صলحت جمهوری اسلامی و مصلحت اسلام و عالم اسلامی تردیدی در ایران وجود نداشت. البته الان هم که در برخی موضوعات ممکن است تفاوت دیدگاه وجود داشته باشد، اما در موضوع حزب... تاکنون ما در همه سطوح وحدت نظر داشته‌ایم.



همین که روی صندلی نشست، گفت ۲۰ سال است که گفت وگویی مطبوعاتی انجام نداده؛ با یک محاسبه سرانگشتی می‌شود از زمانی که فرماندهی سپاه قدس به او واگذار شده است.

این بار اما موضوع گفت‌وگو سبب شد تا حاج قاسم به درخواست ما پاسخ

وعده رهبری درباره قطعی بودن پیروزی

در جنگ ۳۳ روزه



تقریباً هفته اول که سپری شد، از تهران اصرار داشتند من به تهران بیایم تا درباره جنگ توضیح بدهم. من از یک راه فرعی برگشتم. آن وقت رهبر معظم انقلاب در مشهد بودند و من خدمت ایشان رسیدم برای جلسه سران سه قوه و مسؤولان اصلی که عضو شورای امنیت ملی بودند و غالباً در بخش‌های امنیتی و اطلاعاتی حضور داشتند. در جلسه مشهد، من گزارشی از حادثه دادم که گزارش تلخی بود. یعنی مشاهدات من افقی از پیروزی را نشان نمی‌داد. جنگ کاملاً جنگ متفاوت و دقیقی بود. اهداف با دقت انتخاب می‌شد. ساختمان‌های ۱۲ طبقه با یک بمب با زمین یکسان می‌شدند. هدف‌گیری در بخش‌های روستایی که فاصله یک روستا با روستای دیگری کم بود و روستاها چسبیده به هم بودند، برای توپخانه‌ها کار سختی است؛ درعین حال زمانی که هدف جنگ از حزب... به طایفه شیعه منتقل شده بود، وضع یک روستایی که شیعه‌نشین بود با روستای دیگری که برادران مسیحی ما بودند یا برادران اهل تسنن بودند کاملاً متفاوت بود. یعنی یک جا یک نفر با اطمینان نشسته بود و مشغول کشیدن قلیان بود و یک جا، چند هزار گلوله فرود می‌آمد. من این مسائل را در آن جلسه گزارش دادم.

وقت نماز شد و حضرت آقا رفتند برای وضو گرفتن. من هم رفتم وضو بگیرم. آقا وضو گرفته بودند و آستین‌هایشان هنوز بالا بود؛ وقتی برمی‌گشتند با دست به من اشاره کردند که بیا؛ من رفتم. آقا فرمودند «شما از گزارشت چیزی می‌خواستی به من بگویی؟» عرض کردم نه، فقط می‌خواستم توضیح واقع را بدهم. آقا فرمودند: «این را فهمیدم. چیز دیگری نمی‌خواستی بگویی؟» عرض کردم نه. نماز خواندیم و برگشتیم به جلسه. گزارش من تمام شده بود. آقا شروع به صحبت کردند. چند مطلب را فرمودند، از جمله این‌که فرمودند «نکاتی که فلائی گفتند پیرامون جنگ، همین‌طور است؛ این جنگ، جنگ بسیار سخت و شدیدی است اما من تصور می‌کنم این جنگ شبیه جنگ خندق است. آیات جنگ احزاب یا همان جنگ خندق را قرائت کردند و حالت مسلمان‌ها، حالت اصحاب و یاران پیغمبر، حالتی را که بر صف آنها حاکم بود بیان کردند. بعد فرمودند «اما من تصور این است که پیروزی این جنگ، همانند پیروزی جنگ خندق خواهد بود.» من در دلم تکان خوردم، چون اصلاً چنین ظنی از نظر نظامی نداشتم. یعنی در دلم تمارک‌کردم کاش آقا این را نمی‌فرمودند که نتیجه این جنگ، پیروزی است. جنگ احزاب، پیروزی بزرگ پیامبر بود.

اطلاعاتی که من، عمادو سید نداشتیم و آقا داشت

رهبر معظم انقلاب دو نکته دیگر فرمودند که خیلی مهم بود؛ یکی فرمودند «من تصور این است که اسرائیل این طرح را از قبل آماده کرده بود و می‌خواست همین طرح را در یک غافلگیری کامل به اجرا بگذارد و حزب... را در غافلگیری نابود کند. عمل حزب... در گرفتن این دو اسیر، آن غافلگیری را به هم زد.» خب، من این اطلاعات را نداشتم. سید هم این اطلاعات را نداشت. عماد هم نداشت. هیچ‌کدام این اطلاعات را نداشتیم. من همیشه این اعتقاد را داشتم و به دوستانمان هم گفته‌ام که در این ۲۰ ساله که در محضر آقا بودم، نتیجه تقوا و ثمره آن را که حکمت می‌شود و بر زبان، دل و عقل جاری می‌شود، من در آقا به‌طور کامل دیدم. لذا در هر چیزی که الان ایشان شبیه می‌کنند، مطمئن می‌شوم که در انتهای آن، شبیه درمی‌آید یا بر هر چیزی که یقین می‌کنند، مطمئن می‌شوم که در آن، [مقصود] به دست می‌آید. وقتی آقا این نکته را فرمودند برای من خیلی نویدبخش بود؛ چون این حرف، سید را خیلی کمک و خيالش را راحت می‌کرد. مخصوصاً این‌که در اواخر جنگ، تعداد شهدا بالا رفت و حجم انهدام و تخریب هم بالا رفت. سید عبارت‌هایی بیان می‌کرد که من را متأثر می‌کرد و من نمی‌خواهم آن عبارت‌ها را بیان بکنم. دیدم این بیان آقا خیلی بیان خوبی است برای او که ممکن است کسی شماتت کند و مثلاً بگوید چرا حزب... برای گرفتن دو اسیر، کل شیعه را با خطر مواجه کرد. اما بیان این موضوع که حزب... با گرفتن دو اسیر، نه‌تنها خودش را بلکه ملت لبنان را از یک نابودی کامل نجات داد، خیلی نویدبخش و مهم بود.

یک نکته سومی هم فرمودند که جنبه معنوی داشت؛ فرمودند «به اینها بگویید دعای جوشن صغیر بخوانند.» در شیعه عموماً دعای جوشن کبیر معروف است و دعای جوشن صغیر حداقل بین عموم مردم -غیر از خواص- معروف نیست. بعد آقا توضیحی هم دادند که یعنی ما تصور دیگری نکنیم در این موضوع که این دعای جوشن صغیر حالا مثلاً چیست؛ مثل بعضی‌ها که می‌گویند این چهار تا قل هوا... را بخوان یا مثلاً این حمد را بخوان و موضوع حل است. آقا فرمودند «این دعای جوشن صغیر حالت یک انسان مضطرب است؛ انسانی که در یک اضطراب شدید است و می‌خواهد با خدا حرف بزند.»

همان روز اول جنگ ۳۳ روزه به لبنان رفتم

من روز اول که حادثه اتفاق افتاد به لبنان برگشتم؛ چون یک روز قبل از آن آنجا بودم. درواقع اول به سوریه آمدم، ولی همه راه‌ها به سمت لبنان مورد حمله قرار گرفته بود، به‌خصوص تنها راه رسمی ورودی که گذرگاه مرزی لبنان به سوریه بود، پیوسته زیر آتش هواپیماها بود و هواپیماها لحظه‌ای آنجا را ترک نمی‌کردند. تاسمی داشتیم با دوستانمان از راه خط امن و عماد آمد دنبال من و من را از سوریه با یک راه دیگری که یک بخش آن پیاده بود و یک بخشی را هم با ماشین طی کردیم، به لبنان منتقل کرد. آن وقت هنوز گستره اصلی جنگ، تمرکز بر ساختمان‌های اداری حزب...! اکثر مناطق جنوب و بعضاً نقاطی در مراکز میانی و شمالی بود.

وقتی بغض سرلشکر سلیمانی برای عماد مغنیه شکست

مثبت بدهد؛ جنگ ۳۳ روزه. صحبت از حاج رضوان که به میان آمد، آرام آرام رنگ صدایش عوض شد و بغضش ترکید؛ عذرخواهی کرد و گفت قرار دیگری بگذاریم، دیگر امروز نمی‌توانم ادامه دهم.

گفت امروز در کشور ما کلمه سردار و امیر عرف شده است اما حقیقتاً یک سردار

مثبت بدهد؛ جنگ ۳۳ روزه. صحبت از حاج رضوان که به میان آمد، آرام آرام رنگ صدایش عوض شد و بغضش ترکید؛ عذرخواهی کرد و گفت قرار دیگری بگذاریم، دیگر امروز نمی‌توانم ادامه دهم.

گفت امروز در کشور ما کلمه سردار و امیر عرف شده است اما حقیقتاً یک سردار

مردم لبنان پناهگاهی جز حزب... ندارند

مساله این بود که حزب... به مردم لبنان متعهد شده بود که جوانان زندانی و اسیر لبنانی را از چنگال رژیم صهیونیستی آزاد کند. غیر از حزب... هیچ قدرتی که بتواند این تعهد را عملی کند وجود نداشت. سید در بیانی این را وعده داد که حتماً مانند آنچه در گذشته اتفاق افتاد، نسبت به آزاد کردن اسرای لبنانی از دست رژیم صهیونیستی عمل می‌کند.

مردم لبنان اعم از آن اسرایی که دروزی بودند یا اسرایی که مسلمان بودند یا اسرایی که مسیحی بودند، امید و پناهگاهی جز حزب... نداشتند، امروز هم ندارند؛ یعنی در هر حادثه‌ای، تکیه‌گاه اصلی ملت لبنان برای دفاع در برابر این حکومت وحشی حزب... است. آن روز هم اولاً تکیه‌گاهی جز حزب... وجود نداشت و ثانیاً حزب... راهی نداشت جز این‌که اقدامی کند تا بتواند در اثر آن یک تبادل را انجام بدهد؛ کم‌این‌که رژیم صهیونیستی اصلاً دیپلماسی نمی‌فهمد.

زبان او با همه اطراف، زبان زور است و غیر از زبان قدرت در مقابل خودش زبان دیگری را خیلی متوجه نیست و برایش محلی از اعراب هم ندارد کم‌این‌که در مقابل اعراب هم این‌گونه بود. بنابراین حزب... برای این‌که بتواند به وعده خودش یا انتظار مردم لبنان یک جواب مثبتی بدهد، راهی جز این نداشت. این تنها راه ممکن بود و غیر از این راه دیگری نبود. در تبادلات قبلی، اسرائیل حاضر نشده بود اسرای اصلی را که بعضاً نوجوان بودند آزاد کند؛ نوجوان‌هایی که دوره طولانی در زندان به سر برده بودند و به سنین جوانی یا میانسالی رسیده بودند. حزب... درواقع این وعده را داد که آنها را آزاد کند، اما در آن تبادل اولیه که انجام گرفت، این هدف محقق نشد یا اسرائیل قبول نکرد این زندانی‌ها را آزاد کند. لذا حزب... برای تحقق این وعده خود به مردم لبنان، اقدام عملیاتی انجام داد که در اثر این عملیات بتواند آن تبادل را انجام دهد که بعد هم موفق شد.

ورزیدگی وزیدگی

مجاهدان حزب...!

ورزیدگی و زیدگی مجاهدان حزب... به‌دلیل تمرینات دقیق و فشرده‌ای بود که از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۶ یعنی از زمان فرار رژیم صهیونیستی یا شکست آن در جنوب لبنان شروع شده بود. این تمرینات و آمادگی‌ها لاینقطع تا سال ۲۰۰۶- به عنوان طرحی که حزب... پیش‌بینی کرده بود به نام طرح سیدالشهدا- استمرار داشت. مدیر این طرح و طراح این طرح عماد بود. لذا او چیدمان دقیقی کرده بود که در مواجهه با دشمن چگونه عمل بکند. نکته سوم درباره تاکتیک حزب... است. برخلاف دیگر جنگ‌ها که یک خاکریز مقدم در آن وجود دارد، این جنگ هیچ خاکریز مقدمی نداشت، هر نقطه‌اش یک خاکریز بود، یعنی از نقطه تماس که تقاطع مرز فلسطین اشغالی با لبنان بود، حداقل تا نهر لیتانی، هر نقطه از آنجا اعم از تپه‌ها، قریه‌ها، خانه‌ها یک خط مقدم و یک خاکریز بود؛ نه یک خاکریز معلوم که در جنگ‌ها متداول است و ما در جنگ خودمان از آن استفاده می‌کردیم، بلکه خاکریزی با تاکتیک ویژه. این تاکتیک حزب... مشابه یک میدان مین هوشمند گسترده بود که هیچ نقطه خالی و امنی در آن وجود نداشت. لذا شما اگر به شیوه حرکت دشمن نگاه بکنید، می‌بینید دشمن در بعضی از روستاها- روستاهای چسبیده به مرز- از ورود به این روستاها عاجز شد و نتوانست وارد اینها بشود؛ از ورود به شهرها هم عاجز شد و در نهایت تصمیم گرفت برود از وادی‌الحجیر به سمت لیتانی بیاید که همان نقطه شکندگی و شکست دشمن بود.

مثبت بدهد؛ جنگ ۳۳ روزه. صحبت از حاج رضوان که به میان آمد، آرام آرام رنگ صدایش عوض شد و بغضش ترکید؛ عذرخواهی کرد و گفت قرار دیگری بگذاریم، دیگر امروز نمی‌توانم ادامه دهم.

گفت امروز در کشور ما کلمه سردار و امیر عرف شده است اما حقیقتاً یک سردار

به معنای واقعی، شهید عماد مغنیه بود.

گرچه بیم داشتیم هنوز زمان گفتن ناگفتنی‌ها نرسیده باشد اما روایت مشاهدات عینی فرماندهی که تا پایان جنگ ۳۳ روزه در لبنان بوده، این گفت‌وگوی دوساعته را بسیار جذاب و خواندنی کرده است.

طرح در خفای دشمن چه بود؟

در مساله پیش‌بینی جنگ و با توجه به سابقه عکس‌العمل‌ها، معمولاً این نوع اتفاقات هیچ وقت به یک جنگ کامل نمی‌انجامید. عموماً یک عکس‌العمل یکروژه‌ای وجود داشت که با شدتی، مناطق یا نقاطی را رژیم مورد حمله قرار می‌داد و بعد متوقف می‌کرد. اما در همان لحظات اول این جنگ، طراحی شده بود که به‌طور کامل به مورد اجرا گذاشته شد. یعنی آن طرح کاملی که در خفا می‌خواستند انجامش بدهند، آن را یک جا به اجرا گذاشتند. البته الان ما می‌گوییم «آن طرح در خفا»، والا ما شاید بعد از گذشت دو هفته از آغاز جنگ به‌صورت اعتقادی- و نه اطلاعاتی- به این نکته رسیدیم؛ تقریباً اواخر جنگ بود که به صورت اطلاعاتی به این نتیجه رسیدیم که دشمن طرحی از قبل آماده داشته و می‌خواسته در غافلگیری کامل آن را عملی بکند و بخش اعظمی از این فهم ما به‌دلیل اعلام خود دشمن بود. بنابراین جنگ به‌سرعت به یک جنگ کامل تبدیل شد و مثل یک انبار وسیع باروت و مواد منفجره‌ای که با یک فیتیله ناگهان منفجر می‌شود، جنگ شعله‌ور شد. انگار یک مرتبه همه آن طرح به مورد اجرا گذاشته شد و این انفجار عظیم که جنگ ۳۳ روزه نامیده شد صورت گرفت.

حزب... چگونه

اسرائیل را گنج کرد؟

نکته مهمی که وجود داشت این بود که معمولاً در جنگ‌ها خیلی شتاب وجود دارد. حالا من ۴۰ سال است که کار نظامی امنیتی می‌کنم و این را می‌فهمم. در جنگ‌ها خیلی شتاب وجود دارد، برای این‌که هر امکانی که دارند را در همان لحظات اولیه بروز بدهند. حزب... در این جنگ، در هر مرحله‌ای با یک ابزار جدید و یک اقدام جدید، دشمن را در غافلگیری و در بهت قرار می‌داد. یعنی همه ابزارهایش را یک مرتبه رو نمی‌کرد. لذا سید یک عبارتی داشت که این عبارت، دشمن را خیلی در خوف نگه می‌داشت. سید مرحله به مرحله جلو می‌رفت؛ مرحله حیفاً، مرحله بعد از حیفاً. این مرحله‌ها را همین‌جور ادامه دادند تا وضعیت را به دشمن تفهیم کنند و در هر مرحله‌ای هم سلاح جدیدی را رو می‌کردند تا به دشمن ثابت کنند که می‌توانند دشمن را در آن عمق، مورد حمله قرار بدهند. لذا برای دشمن قطعی شد که حزب... در آن زمان، امکان ورود به مرحله بعدی که مرحله خطر و قرمز بود- مرحله‌ای که خطرناک‌تر از آن وجود نداشت- را دارد؛ یعنی در حزب... این توانمندی وجود دارد که جنگ را به داخل تل آویو بکشانند. لذا این اقدامات حزب... ضمن این‌که جنبه نظامی داشت، جنبه روانی شدید هم داشت. یعنی هم عملیات نظامی می‌کرد و در هر مرحله‌ای دشمن را در یک نقطه جغرافیایی از سرزمین فلسطین اشغالی به چالش می‌کشید و هم از نظر روانی، دشمن را دچار یک گیجی سنگین کرده بود. نکته دوم به‌کارگیری ابزار نظامی بود. تصور دشمن این بود که در حجم عملیاتی که انجام داده است، توانمندی حزب... را به صفرا یا به حداقل رسانده؛ اما در هر مرحله‌ای که دشمن اعلام می‌کرد مثلاً دیگر از توان شلیک موشک حزب... چیزی باقی نمانده، حزب... آن روز و روز بعد از آن، چند برابر روز قبل موشک شلیک می‌کرد. شلیک کردن موشک یک امر ساده نبود؛ یعنی در یک سرزمینی که از هوا با یک توپخانه متحرک و سنگین هوایی مواجه بود، موشک می‌خواهد از یک پناهگاه بیاید بیرون و روی هدف تنظیم شود، روی هدف شلیک شود، پرتاب‌کننده‌اش آسیب نبیند و به نقطه امن دیگری برگردد؛ کار بسیار سختی بود.

